جایگاه صبر در آثار سعدی

- **منزلت صبر در آثار سعدي**

**‌**

صبرجميل سعدي، خشيت احترام آميز و عشق توأم با توكُّل است و سرو نماد سرسبزي و چونان روح نماد بي مرگي و ناميرايي است و «قامت» توجه و ميل صنوبر دل به سوي دلدار است.

مهشيد مشيري در كتاب «سرو قامت دوست*»*، تأملی در ترجيع بند سعدي، مي‌نويسد: «صبراز موضوعات محوري كلام سعدي است. صبر همراه با هم معناها، متضادها، كه از نظر قياسي (خواه صوري، خواه معنايي) با صبرمربوطند، جملگي در يك مقوﻟﮥ قياسي قرار مي‏گيرند. صبر در غزل‏ها 73 بار ،صبر كردن 27 بار، صبور 12 بار، صبوري 21 بار، تحمل 17 بار، تحمل كردن 22 بار، طاقت 39 بار، شكيب 13 بار، شكيبايي 16 بار، شكيبيدن 4 بار، و مقوﻟﮥ صبرجمعاً 247 بار در غزل‏ها به كار رفته است و همين موضوعات در ترجيع‏بند نيز مورد استفاده قرار گرفته . «(مشیری،1382 :143)

سعدي در غزل‏ها در اين باب مي‏گويد:

بر جور و بي مرادي و درويشي و هلاك آن را كه صـــابري است، محبت نه كار اوست

سعدي اگــــــر طالبي، راه رو و رنج بر كعبه‌ي ديـــدار دوسـت، صبر بيـــابان اوست

چــند نصيحت كنند ،بي‌خبرانم به صبر درد مــــرا اي حكيـــم، صبر نه درمان اوست

(سعدی،1374 :501)

سعدي خوب مي‏داند كه صبر ما را وامي‏دارد كه دريابيم قدرت ما يگانه وﺳﻴﻠﮥ حل مشكل نيست. در گلستان در حكايت مشت‏زن، «كم جوشيدن» را مُرادف «صبر» به كار مي‏برد: «دولت به كوشيدن است، چاره كم جوشيدن است». سعدي در واقع صبررا، نه يك روش منفعلانه، بلكه نوعي كوشش فعالانه و چاره‏جويانه مي‏داند و آن را به عنوان يك تصميم معرفي مي‏كند و در ترجيع‏بند نيز مي‏گويد:

قســــمي كـــــــه مــــرا نيافريدند گــــر جــــهدكنــــم، ميســـــرم نيست

فكـــرم به همــــان جهــــان بگرديد كز گـــوشــــــه‌ي صبـــــر بهـترم نيست

با بخـــــت جـــدل نـــمي‌توان كـرد اكنـــــون كه طـــــريق ديــگرم نـــيست

بنشينــــم وصــــبر پيـــــش گيرم دنـــــباله‌ي كـــــار خويــش گـــــــيرم

(همان :823)

سعدي صبررا سيرت اهل صفا مي‏داند و مي‏گويد چارﮤ هر دردي ثبات است و مدارا و تحمل. مي‏داند كه گنج صبراختيار لقمان است. در ذكر وفات اميرفخرالدين ابي بكر مي‏گويد:

خداي عزّ و جل قبض كرده بنده ي خويـش تو نيز صبر كن اي بنده ي خداي پرست

(همان :486)

 در گلستان مي‏گويد: «طريق درويشان ذكر است و شكر خدمت و طاعت و ايثار و قناعت و توحيد و توكل و تسليم و تحمل» (همان :486)

در ترجيع بند خصوصاً در ابيات زير صراحتاً به فضيلت صبر مي‌پردازد كه همان تحمل است:

ای ســــــرو بلــــند قــــامــت دوســت وه وه که شــمایـلـت چــه نیـکـوســت

در پــــــای لــــطافت تــــو مـیــــــراد هر ســرو ســهــی که بــر لب جـوسـت

بســـــــیار مــــــــلالتــــــم بکــردنـد کانــدر پــی او مــرو که بــد خـوســت

ای سخــــــت دلان ســــــست پیـــمان ایــن شــرط وفــا بـــود که بی دوست

بنشینیم و صبر پیش گیرم

دنبــاله کار خویــش گیرم

از پیـــــــش تـــــو راه رفتـنــم نیـــست هــمــچــون مــــگــس از بـرابر قنـد ...

افتــــــادم و مصـــــلحت چنـــیـن بــود بــی بــنــد نــگیــرد آدمــی پــنــد

مــــستوجب ایـــن و بــــیـش از اینــــم بــاشــد کــه چــو مــردم خــردمـند

بنشینم و صبر پیشه گیرم

دنباله کــار خویش گیـرم

آنــدام تــو خــود حــریــر چــیـنــســت دیــگــر چــه کــنــی قــبـای اطـلــس؟

مــن در هــمــه قــول‌هــا فـــصـیــحــم در وصــف شــمــــایــــل تــو اخــرس

جـــان در قــدمــت نــهــم و لــیـــکــن رســم نــنــهـی تــو پــای بــر خـــس...

مــن بــعــد مــکن چــنان کــزیـن پیـش ورنــه بــه خـــدا کــه مــن ازیـــن پس

بنشینم و صبر پیشه گیرم

دنبالـــه کار خویش گیرم

از روی تـــــو مــــــاه آســـــمــــــان را شـــرم آمـد و شــد هـــلال بـــاریک...

دردا کـــه بــه خــیــره عـــمـر بـگذشـت ای دل تـــو مـــرا نمـــیـگــذاریــک

بنشینم و صبر پیشه گیرم

دنبـــاله کار خویش گیرم

چـــشـــمــی کــه نــظــر نــگــه نــدارد بـــس فــتــنــه کــه بــا سـر دل آرد

نــالــیـــــدن عــاشــــقــان دلــــســـوز نـــاپــختــه مــجــاز مــی شــمــارد...

خـــاری چــــه بــود بــه پــای مـشتـاق؟ تــیــغــیــش بــران کــه ســر نخارد...

مــن خــود نــه بــه اخــتــیــار خــویشم گــر دســــت ز دامــــنــــم بـــدارد

بنشینم و صبر پیشه گیرم

دنباله کار خویش گیرم

بــعــد از طــلــب تـو در سرم نیست غیر از تــو به خــاطـر اندرم نیست

ره مــی نــدهــی که پــیـشــت آید وز پیــش تــو ره کـه بگذرم نیست...

گویـــنــد بــکــوش تــا بــیــابــی مــی‌کوشــم و بــخت یاورم نیست.

فــکــرم بــه هــمــان جهان بگردید وز گــوشــه صبـــر بــهتـرم نیست

بــا بــخــت جــدل نــمـی‌توان کرد اکــنــون کـــه طریق دیگرم نیست

بنشینم و صبر پیشه گیرم

دنبـــاله کار خویش گیرم

 (همان :822)

چنين مي‌نمايد كه سعدی در اين ترجيع بند به تشريح احوالات خود در سلوك با هدف صبر مي‌پردازد و تمرين صبر مي‏كند. حالات قبض و بسط را در جاي جاي ترجيع بند مي‏بينيم.

صبر و آرام از كف او رفته و يار، دل را كه موضع صبر بوده است، ربوده و با خود برده است. اين‏ها قبض است. مانند زماني كه سعدي در سوگ سعد بن ‏بوبكر نشسته است و مرﺛﻴﮥ معروف او را كه ترجيع‏بند است، با بند گردان:

نمي‌دانـم حــديث نــامه چــون است همي بيـنم كه عنوانش به خون است

(همان:955)

گواه آن است كه دهان عيش سعدي از صبرتلخ است. سعدي كه همواره حكيمانه مي‏گويد: «كار مردان تحمل است و سكون» و مي‏گويد: «هر كه را صبر نيست، حكمت نيست»، فراق سعد بن زنگي،‌ بيخ صبرش را برمي‏كَنَد و سكون و قرار و آرام را از كف او مي‏ربايد:

ســكــون در آتــش سـوزنده گفتــم نشايد كرد و درمان هم سكون است

شـــكيــبايي مجوي از جــان مهجور كه بار از طاقت مـسكين فزون است

(همان:956)

در ترجيع ‏بند صبر نيز، ديگران پندش مي‏دهند كه: هان«بكوش تا بيابي» مي‏گويد:«مي‏كوشم و بخت ياورم نيست» و درمان اسير عشق، صبر است. عاشق چاره‏اي جز صبر ندارد.«صبر ار نكند چه چاره سازد؟» مي‏گويد:

تا جــهــد كــنم به جــان بكوشـــم و آنـگــه بـه ضــرورت از بـن گوش

بنــشيــنم و صــــبــر پــيش گيرم دنبــالــه‌ي كــــار خـــويش گيرم

(همان :824)

در پاسخ ملامت‏گراني كه به او مي‏گويد: «اندر پي او مرو كه بدخوست» مي‏گويد:

اي سخـــت دلان ســست پيــمــان اين شــرط وفــا بـود كه بي دوست

بنشــيــنـم و صـــــبــر پيش گيرم دنبــاله‌ي كــــــار خـــويش گيرم

(همان :827)

كليات سعدي شبيه يك منظوﻣﮥ كهكشاني است، و ترجيع بند صبر مثل يكي از ستاره‌هاي اين منظومه است كه بندها اقمار آنند.

محمد جاباني در باره تربيت در گلستان سعدي مي‌نويسد: «صفتي که شایسته شأن معلمان ومربیان است، سعة صدر، یعنی گشادگی سینه و صبر و رسیدن به مقام تحمل است. معلمی در حقیقت، نوعی رسالت برای تعلیم و تربیت است؛ رسالتی که شرط توفیق آن، تحمل و بردباری است. موسی بن عمران هنگام تبلیغ رسالت خویش به دلیل وجود موانع بزرگی چون فرعون، از خداوند بزرگ شرح صدر خواست که «رَبِّ اشْرَحْ لی صَدْری؛ خداوندا سینه مرا گشاده گردان.» (قرآن 20: 20) امام صابران، حضرت علی (علیه السلام) ابزار مهم رهبری و هدایت جامعه را سعه صدر می‌داند و می‌فرماید: «آلَةُ الرِیاسةِ سِعةُ الصَّدْرِ».

سعدی برای ارائه نمونه‌ای از شرح صدر، داستانی از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که ایشان با وجود مقام والای امامت و خلافت مسلمانان، به مردی که پاسخ وی را در حل یک مسئله نمی‌پذیرد، بزرگوارانه نظر می‌کند و هرگز بر او برافروخته نمی‌شود:

کــــــسي مــــــــشکلي بـــرد پيش علي مـــــگرمشکلش را کنــــــد منجـــــــلی

امــــــير عـــــدو بند کشور گشــــــــاي جوابش بگفت از سـر علــم و راي
شنيدم کـه شخصي در آن انجمن بگفتا چنـين نيست يا باالــحسن
نرنجيد از اوحيـــــــدر نـــــامجوي بگفت ار تواني از ايــن بـــه بگوي
بگفت آن چه دانست و بايسته گفت بــه گل چشمه خــور نشايد نهفت
پسنــــــديد از او شــاه مــردان جــــواب که من بر خطـــــــــا بودم او بر صــــــواب

به از مـا ســـــخن‌گوي دانا يکـــــي است که بالاتر از عــــــلم او عــــــــلم نيـــست

گر امروز بــــودي خـــــــداوند جـــــاه نکـــــــردي خود از کبــــر دروي نـــگاه»

از نشانه‌های سعه صدر، آن است که انسان تحمل شنیدن سخنان مخالفان را داشته باشد و هرگز عقل خود را کامل تصور نکند و سخنان درست و منطقی را حتی از مخالفان خویش پذیرا باشد و البته سعه صدر در مقام تعلیم و تربیت، کار بسیار دشواری است که به راستی ریاضت می‌طلبد و تا کسی خود در جایگاه معلمی قرار نگیرد، چنین مسئولیتی را درک نمی‌کند.» (جاباني، 1363: 75 )

كاووس حسن لي، در كتاب پيام اهل دل، انديشه‌هاي اجتماعي و اخلاقي سعدي مي‌نويسد«واژه شکیبایی یا همان «صبر»، جایگاه ویژه‌ای در بین ما ایرانیان دارد به طوری که: «درآموزه‌های قرآنی و دینی ما قرین حق و زیبایی است و در ادبیات‌مان با تعابیری چون«کیمیای بی‌مانند» و«کیمیای بزرگی‌ها» از آن یاد شده است و به قول سعدی در گلستان «هرکه را صبر نیست، حکمت نیست» (حسن لي،1378: 92)

امرسون نويسنده و متفكر معروف آمريكائي در قرن نوزدهم مي‌گويد سعدي زبان همة ملل و اقوام عالم سخن مي‌گويد و گفته‌هاي او مانند هومر و شكسپير و سروانتس و مونتني هميشه تازگي دارد. امرسون كتاب گلستان را يكي از اناجيل و كتب مقدسه ديانتي جهان مي‌داند و معتقد است كه دستورهاي اخلاقي آن قوانين عمومي و بين‌المللي است . . . گلستان در طي قرون متمادي كتاب درسي و قرائتي كلية مدارس اسلامي بوده و وقتي انگليسها به هندوستان دست يافتند مأمورين آن‌ها بهترين طريقي كه براي دست‌يابي به روحيات غامض و كيفيت افكار و بينش هنديان مسلمان پيدا كردند، همانا مطالعه در مندرجات گلستان بود... اما بوستان در نظر بنجامين ‌فرانكلين مقامي بسيار شامخ و والا داشته است؛ بطوريكه وقتي جمله‌اي از آن را در جزو موعظه‌هاي جرومي تيلار روحاني و واعظ مشهور انگليسي قرائت كرد، دربارة آن گفت اين جمله بايد قاعدتاً يكي از جمله‌هاي مفقود ‌شدة اشعار تورات باشد. داستاني كه سعدي دربارة صبر و قناعت آورده است چنان در افكار مردم قرن هيجدهم مؤثر واقع شده بود كه آن را بي‌گمان از آيات و تأويلات آسماني مي‌پنداشتند و به زحمت باور مي‌كردند كه اين افكار حكيمانه زادة انديشة دانشمند ايراني و از فارسي به لاتين ترجمه شده‌است» (دشتي، 1381: 180)

انواع صبر را از نظر حوزه‌ي كاركرد معنايي و دلالت بر مفهوم در آثار سعدي به شكل زير مي‌توان دسته بندي كرد:

**-نتیجة شیرین صبر**

سعدی بر این باور است که گرچه صبر تلخ و دشوار است؛ امّا نتایج شیرین به بار می‌آورد. رسیدن به کعبة مقصود مستلزم تحمل مصایب و تحمل سختی‌های فراوانی می‌باشد که ممکن است در طی طریق با آن مواجه شویم. اگر در طی این راه ناشکیبایی پیشه کنیم ممکن است به بلاهای تازه‌ای دچار گردیم و دردی بر دردها افزوده گردد و بسیار از مقصد دور شویم. توّکُل و صبر بر سختی‌ها و ناملایمات انسان را در راه رسیدن به مقصود و مقصد یاری می‌کند. کسی که به امید رسیدن به آسانی و گشایش سختی‌ها را تحمل می‌کند به نتایج شیرین صبر کردن واصل می‌گردد:

منشــین ترش از گردش ایام که صبر              تلخ است و لیکن بـــــــر ِ شیرین دارد

(سعدی، 1374: 121)

سعدی می‌گوید برای رسیدن به میوة شیرین صبر نباید شتاب و بی قراری کرد. بلکه باید این راه را با آرامش و تأنی به سر برد. انگوری که تازه به بار می‌نشیند، میوة آن ترش مزه است امّا چون ایّامی چند بر او بگذرد شیرین و خوش مزه می‌شود و این همه از نتایج صبر است:

انگور نـــــو آورده ترش طعــم بــود           روزی دو سه صبر کن که شیریـن گردد

 (همان:139)

او معتقد است،کسی که نتایج شیرین و شکّرین صبر را چشید و به نتایج خوب آن واقف گشت دیگر از ناملایمات زندگی و پستی و بلندی‌های آن ناله و شکوه سر نخواهد داد و به امید گشایش و رهایی همة این ناهمواری‌ها را بر خود خواهد پیمود. سعدی در قالب تشبیهات و استعاره‌هایی نتیجة شیرین صبر کردن را برای خواننده‌اش ملموس‌تر نشان می‌دهد. کسی که تلخی و سختی‌های جدایی و هجران را کشیده و به وصال روح افزای یار رسیده می‌داند که صبر بسیار شیرین است و دیگر از چنین وضعیّتی بار دیگر شکایت نخواهد کرد. بیت زیر ضمن اشاره به این موضوع ایهامی نیز در دل خود دارد که اشاره می‌کند به درخت «صبر» که طعم میوة آن بسیار تلخ است:

من بــعد حكايت نكـنم تلخي هجران كان ميوه كه از صبر برآمد شـــكري بود

(همان :591)

تحــمل چــو زهرت نمــاید نخسـت ولی شهــد گــردد چـــو در طبع رست

به سختی بنـه گفتش، ای خواجه، دل کــس از صــبــر کــردن نــگـردد خجل

(همان :312)

**- صبر برای استفاده از وقت مناسب**

یکی از نکته‌های اخلاقی که سعدی به ما می‌آموزد بحث «صبر و توفیق» است. او بر این باور است که «صبر» در نهایت به «موفقیت» منتهی می‌گردد. یکی از حکایت‌های سعدی در گلستان، باب اوّل اشاره به این موضوع دارد .در این داستان، سعدی حکایت مردی نیک را بیان می‌کند که توسط مردم آزاری زورمند و دارای جاه و گاه مورد ستم واقع می‌گردد. مرد دوراندیش در گرفتن انتقام تعجیل نمی‌کند و مترصد وقت مناسب می‌نشیند. سرانجام گردش ایّام به کام او می‌چرخد و مرد ستمگر از جاه و گاه فرو می‌افتد. مرد با مناسب دیدن وقت انتقام جفایی را که بر او رفته بود تلافی می‌کند. بدون آنکه محتاج و ملزم به هزینه‌ی زیادی گردد. سعدی در این داستان با نشان دادن بهای صبر خواننده را به دوراندیشی و عدم عجله در تصمیم‌گیری دعوت می‌کند.

نــاسزایــی را کــه بــیـنی بــخـت یــار       عاقــلان  تــسلیــم  کـــردند  اخــــتیار
چــون نــداری نــاخــن درنــده تــیــز                با ددان آن بــه کــه کــم گیری ســــتیز
هــر کــه بــا پــولاد بــازو پـــنجه کرد           ساعد مسکــین خــود را رنــجــه کـــرد
 بــاش تــا دســتـش بــبــنــدد روزگار             پس بــه کـــام دوســتــان مغــزش بر آر»

(همان :46)

مــظلــوم دسـت بسته‌ي مغلوب را بگوي تا چـــشم برقــضــا كــند و صبـر بر جفا

كاين دســت بسته را بگشايـند عـــاقبت وان گشاده بـــــــاز بــبــنــدنـد بر قـفـا

(همان: 1037)

نــفس ظــالـم مــثــال زنــبـــور است كه جـهـانـــش ز دســــت مــي‌نـــالــد

صـــبر كــن تــا بــيــــوفــتــد روزي كه هــمــه پــاي بـر ســرش مــالـــنــد

(همان: 1053 )

**- صبر برای حفظ عزّت نفس**

رابطة دیگری که در آثار سعدی باید جستجو کرد رابطه بین« صبر »و «عزّت نفس» است. سعدی صبر و غزّت نفس را بهتر از مال و منال دنیوی به حساب می آورد. جالب این است که سعدی می‌گوید این موضوع را از بزرگان شنیده و البته هم بسیار شنیده است.

کــز بــزرگــان شــنـــیــده‌ام بــسـیار           صــبـر درویــش بــه کــه بــذل غــنی

(همان: 77 )

گر چه بی طاقــتم چــو مــور ضــعیـف مــی‌کـشـم نـفـس و مــی‌کــشـم بـارت

(همان: 101 )

سعدی صبر و قناعت در وقت نیاز را نتیجه ی خرد و تعقل می‌داند. او توانگری را در قناعت و حفظ شاَن وعزّت نفس می‌داند، چنان که خواهش‌گری و بردن نیاز بر در تو نگران را ناشی از حقارت نفس بر می‌شمارد. او گنج قناعت و كِنج صبررا بر خواهش‌گری و ابراز نیاز این چنین ترجیح می‌دهد:

اى قنـــاعت ! توانــــــگرم گـــــردان         کـه ورای تـو هــــیچ نعمت نیست

کنج صبـــــر اخـــــــتیار لقمان است        هر که را صبر نیست حکمت نیست

(همان:91)

سعدی معتقد است، صبر بر فقر و فاقه بر دراز کردن دست در پیش اربابان بی مروّت ثروت ومکنّت بهتر است. او می‌گوید که گنج قناعت و حفظ عزت نفس بسی بهتر و برتر از بردن حاجت و نیاز بر در ثروتمندان است.

در حکایت زیر سعدی داستان مردی را پیش می‌کشد که حاضر است برای حفظ آبرو و نگهداشت عزّت خود درکنج خاموشی و فراموشی بمیرد ولی دست نیاز به طرف ارباب کرم هم دراز نکند. او درخواست نیاز حتی به نزدیکان را رفتن به دوزخ برابر می‌داند و ترجیح می‌دهد بمیرد اما تن به ننگ خواهش نیالاید.

«درویشی را شنیدم که در آتش فاقه می‌سوخت و رقعه بر خرقه همی دوخت و تسکین خاطر مسکین را همی گفت» :

کسی گفتش: چه نشینی که فلان در این شهر طبعی کریم دارد و کرمی عمیم، میان به خدمت آزادگان بسته و بر در دل‌ها نشسته. اگر بر صورت حال تو چنان که هست وقوف یابد پاس خاطر عزیزان داشتن منت دارد و غنیمت شمارد. گفت خاموش که در پسی مردن به که حاجت پیش کسی بردن

هم رقعه دوختن به و الزام کنج صبر          کز بهر جامه رقعه بر خواجگان نبشت

حــــقا که با عقوبت دوزخ برابر است                رفتن به پایمـردی همسایه در بهشت

 (همان :92)

**- ارتباط صبر وتحمّل سختی‌ها**

انسان‌های که به اجبار یا به اختیار بر جسم و جان خود سختی و مشقّت می‌دهند وبر درد آن صبر می‌کنند به طور طبیعی در مقابل پیش آمدهای مشابه آن بلا می‌توانند مقاومت بیشتری از خود نشان دهند و به آسانی تسلیم محنت و نیستی نگردند. کسانی که بر شهوت پر خوری و تمایل به خوراکی‌های اشتها برانگیز با ریاضت دادن به نفس بر آن غالب می‌گردند به آسانی می‌توانند در مقابل گرسنگی در هنگام ناچاری و نداری مقاومت کنند و تسلیم مرگ نشوند. این مضمون در اشعار سعدی به زیبایی پرورانده شده وبه نحو شگفت انگیزی شنونده و خواننده را تحت تاًثیر قرار می‌دهد. او در گلستان داستان دو درویش را بیان می کند که باهم سفربودند یکی به تن فربه و نیرومند، و دیگری لاغر و ضعیف بود. چون در حین سفر گرفتار شدند و مدتی در محبس ماندند در این مدت آب و غذایی به آن دو نرسید. پس از مدتی مرد فربه و نیرومند تاب گرسنگی و تشنه کامی نیاورد و به مرگ آمد. لیکن مرد لاغر که با گرسنگی خو گرفته بود به راحتی این وضع را تحمل کرد و با صبر و مقاومت بر این محنت فایق شد. آن چه در این جا اهمیّت دارد تاًثیر صبر و بردباری در تحمل شرایط سخت و ناگوار است که البته در پشت آن گشایش و آسایش می‌رسد که از نتایج صبر است.

دو درویش خراسانی ملازم صحبت یکدیگر سفر کردندی، یکی ضعیف بود که هر بدو شب افطار کردی و دیگر قوی که روزی سه بار خوردی اتفاقاً بر در شهری به تهمت جاسوسی گرفتار آمدند هر دو را به خانه‌ای کردند و در به گل برآوردند بعد از دو هفته معلوم شد که بی‌گناهند در گشادند قوی را دیدند مرده و ضعیف جان به سلامت برده. مردم در این عجب ماندند حکیمی گفت خلاف این عجب بودی آن یکی «بسیارخوار» بوده است طاقت بینوایی نیاورد به سختی هلاک شد و این دگر «*خویشتن دار*» بوده است لاجرم بر عادت خویش« صـــــبر» کرد و به سلامت بماند.

چو کم خوردن طبیعت شد کســی را           چو سختی پیشش آید ســهل گیرد

وگر تن پرورست انــــــــدر فـراخی           چـــــو تنگی بیند از سـختی بمیرد

(همان: 93)

**- فضیلت صبر در محّنت و نداری**

اصولاً مسأله صبر در هنگام گرفتاری و سختی برای انسان مطرح می‌شود و الاّ در هنگام داشتن و آسایش، صبر معنی ندارد. سعدی برای اینکه انسان‌ها را صبور بار آورد وضمناً در عین صبر راضی و خشنود باشند موضوع مقایسه را مطرح می‌کند. او بر این باور است که انسان همیشه نباید بالا دست را نگاه کند. اگر به زیر دستان بنگرد آنگاه بر کمبودهای خود نه تنها صبور می‌شود بلکه با یاد آوردن داشته و نعمت‌های خود شاکر هم می‌شود. سعدی در گلستان با حکایت کردن برهنگی پای خود در بغداد این موضوع را یادآور می‌شود که انسان نباید حسرت و غبطة مال دیگران را بخورد و بر وضع کنونی خود نیز شاکر باشد.

هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان در هم نکشیده، مگر وقتی که پایم برهنه مانده بود و استطاعت پای پوشی نداشتم، به جامع کوفه درآمدم دلتنگ. یکی را دیدم که پای نداشت سپاس نعمتِ حق به جای آوردم و بر بی کفشی «صبر » کردم.

مرغ بریـــان به چشم مـــــردم سیر         کــم‌تر از برگ تره بر خوان است

وان که را دســــتگاه و قوت نیســت        شلـغم  پخته  مرغ  بریان  است»

(همان: 100)

**- صبر و کامیابی:**

سعدی کامیابی و توفیق را حاصل صبرو آهستگی می‌داند. او صبر و آهستگی را نشانه‌ی بلوغ و پختگی عقل و تعجیل و شتاب را نشانة خام فکری بر می‌شمارد که البته در آن سودی نیست. رسیدن به منزل و مقصود مستلزم همگامی و صبوری است و عجله انسان را از مقصد دور می‌کند تمثیل زیبای اشتر و اسب تازی در ابیات زیر موضوع را ملموس‌تر می‌کند.

ای کــــــه مشــتاق منزلى، مــشتاب               پـند مـــــن کـــار بــند و صبر آموز

اسب تــازی دو تک رود بــه شــتــاب        و اُشـتر آهــسـته مـی‌رود شـب و روز

(همان:146)

یعنی اشتر که همیشه آهسته و صبور راه می‌پیماید بهتر از اسب تازی که دو تک می‌دود و در می‌ماند به منزل و مقصد می‌رسد. اين مسأله به بیابان‌های عرب مربوط است که برای طی این بیابان‌ها و مسافرت در آن اشتر وسیله بسیار خوبی بود و آن را بر اسب ترجیح می‌دادند.

خود سعدی حکم صادر می‌کند که این موضوع یعنی «آهستگی» و «عجله» را نه تنها می‌داند بلکه به چشم خود دیده و تجربه کرده است. سعدی با تأکید بر این موضوع یعنی « دیدن به چشم خود» که شتر با رفتار آهسته و پیوسته از سمند تیز دو سبقت گرفت و به منزل رسید، اهمیّت مطلب را گوشزد می‌کند و به نتیجة مقرون به یقین صبر و کامیابی صحه می‌گذارد.

بــه چشــم خويــش ديــدم در بــيابــان كــه آهــستـه سبق بــــرد از شتابان

ســمنــد بـاد پــاي از تــك فــرومـانــد شــتربـان هــمچنان آهسته مي راند»

 (همان :177)

سعدی تأکید می‌کند که انسان صابر به مقصد می‌رسد و و فرد عجول از پای در می‌آید و هرگز به مقصد نمی‌رسد شاید این موضوع که در باور عامه ریشه دارد و می‌گویند «عجله کار شیطان است» بی ارتباط با این مطلب نیست. سعدی که آموزگاری پند آموز است این مطلب را بارها تکرار می‌کند تا اینکه خواننده آن را به عنوان یک اصل در زندگی و رفتارهای روز مرة خود رعایت کند

«کارها به صبر برآید و مستعجل به سر درآید»

(همان :177)

سعدی دست یابی به نتیجة شیرین پیروزی و بهروزی را مستلزم تحمُّل و صبوری می‌داند. او معتقد است هم چنان که برای رسیدن به بهار سرسبز و خوش باید سوز و سرمای زمستان را بر تن هموار کرد، برای رسیدن به روزهای خوب و پر آسایش هم باید صبر و تحمل توأم با کار و کوشش داشت:

كامجويان را ز ناچاري چشيدن چاره نيست بــــرزمستان صبر بايد طالب نوروز را

(همان: 449)

**- صبردر سخن گفتن:**

هرچند سعدی صبر در همة امور را مطلوب دانسته امّا به نظر می‌آید که صبر در بعضی کارها را بسیار پسندیده‌تر به حساب آورده باشد. صبر در سخن گفتن تقریباً همان موضوعی است که به مسألة سکوت و تأمل در سخن گفتن مربوط می‌گردد.

تــأمــل کــنــان در خــطـا و صـواب بــه از ژازخــایــان حــاضــر جـواب

 (همان: 215)

سعدی چون معلمی ورزیده به مردم پند می‌دهد که گاه و جاه هر سخنی را باید رعایت کرد. نخست سخن را قبل از اینکه بر زبان حاری شود در ذهن مرور کنیم و نسنجیده زبان نگشایم. او درنگ و صبر را برای همه کس در سخن لازم می‌داند، لیکن معتقد است این امر برای فرمانروایان و حکّام که در معرض دید بیشتری هستند، البته لازم‌تر است، زیرا آنان زبان مردم خود محسوب می‌گردند:

«هر آن چه دانی که هرآینه معلوم تو گردد به پرسیدن آن تعجیل مکن که هیبت سلطنت را زیان دارد».

چــو لــقمــان دیــد کــاندر دسـت داوود           هــمـی آهــن بــه معجــز موم گردد
نپــرسیــدش چــه مــی‌سـازی که دانست       که بــی پــرسیدنــش مــعلــوم گردد

(همان: 187)

**- صبر و عدالت در قضاوت:**

سعدی اگر چه در همه کار صبر را لازم می‌داند و بر آن تأکید می‌ورزد، لیکن از نظر او صبر و تأمُل در قضاوت برای قاضی بسیار واجب و ضروری است. او معتقد است اگر قاضی با صبوری و درنگ در مسایل نگاه کند فرصت برای جبران اشتباه وجود دارد امّا شتاب در قضاوت به خصوص در زمانی که با جان آدمیان ارتباط دارد فرصت هرگونه جبران را از قاضی می‌گیرد. زیرا سری که بریده شود یا آبرویی که ریخته گردد دیگر غیر قابل جبران است. سعدی چون کارشناسی خبره در مسایل قضایی حکم می‌کند که قاضی در چنین مواقعی باید صبر و بردباری پیشه کند زیرا باب صدور رأی در آینده هم بسته نیست:

کشتن بندیان تأمل اولی‌تر است به حکم آن که اختیار باقی‌ست توان کشت و توان بخشید و گر بی‌تأمل کشته شود محتمل است که مصلحتی فوت شود که تدارک مثل آن ممتنع باشد.

نیک ســهل اســت زنــده بی‌جــان کــرد         کــشتــه را بــــاز زنــده نـتـوان کرد

شرط عـقل است صـــــــبر تــیـــرانــداز          که چو رفت از کمــان نــیــایــد بـاز

(همان: ص180)

سعدی معتقد است که در قضاوت صبر کردن از همه چیز مهم‌تر است. گناهکار را باید با اولین خطا متنبه کرد و خطایش را با پوزش‌گری او قلم عفو درکشید. اگر گناهکار به زینهار و پناه آید باید به او امان داد و در کشتنش صبر کرد. زیرا سری که بریده شود دیگر بار بر تن نخواهد رست. صبر پایه و مایه‌ی تعقل است و در امر قضا یکی از اساسی‌ترین مسائل. سعدی در ابیات زیر به زیرکی یک قانون‌گذار مراحل قضاوت را که توأم با صبر و درنگ است یادآوری می‌کند:

«بــه سمــع رضــا مشــنــو ایــذای کس وگــــر گــفـتـه آیـد به غورش برس

گــنـه کــار را عـــــــذر نــسیان بــنــه چــــــــو زنهار خواهـنـد زنـهـار ده

گـــر آیــد گـنــه کــــاری انـدر پــنــاه نه شرط است کــشتن بـه اول گـنـاه

چــــو بــاری بـگـفـتـند و نـشـنیـد پنـد دگــر گوش مالـش به زنـدان و بـنـد

وگـــــر پـنــد و بــندش نــیایــد بــکار درخـتـی خبـیـث است بیـخش بـرآر

چـــو خــشـم آیــدت بـر گنـاه کـسـی تأمل کنــش در عــقــوبـت بــسی

کــه سهـل است لـعـل بدخشان شکست شکسته نشاید دگــــــرباره بـسـت

 (همان: 221)

باید قبل از آنکه حکم مرگ کسی را صادر کرد. او را باید تا مدتی به زندان کرد. کسی که حکم زندگی و مرگ دیگران را صادر می‌کند باید صبور و پرتحمل باشد. سعدی با صادر کردن هر نظر بر لزوم صبر در کار تأکید بسیار دارد چنان که پیش از هر امر دیگری به آن اهمیّت می‌دهد.

صواب است بيش ازكشش بند كرد كـه نــتـوان سـر كشــته پيوند كرد

خــــــــداوند فرمان و راي و شـكـوه ز غــوغــاي مـردم نگــردد ســتوه

سر پــــــر غرور از تحمل تهــــــي حــرامــش بــــود تــاج شاهنشهي

(همان: 221)

به نظر سعدی خشم و غضب باعث از بین رفتن عقل و تدبیر می‌گردد. و بی‌صبری و بی تحملی باعث از بین رفتن خرد و دانش می‌شود. سعدی صبر را پایه و مایة همة فضایلی می‌داند که به انسان شأن و شخصیّت می‌بخشد و هویّت او را در همبودی جامعه تعیین می‌کند. هر حرکت خیری که منبعث از تدبیر و عقل است، از صبوری و شکیبایی ریشه می‌گیرد. سعدی آنچان بر این امر تأکید می‌کند که صبر را عین عقل و عقل را همان صبر جلوه می‌دهد.

نگـويم چـــــــــو جنگ آوري پـاي دار چـو خشــم آيـدت عقل بر جاي دار

تحّمُل كند هـــــــركه را عقّّـــل هست نه عقلي كه خشمش كند زير دسـت

چـــو لشــكر برون تاخت خشم از كمين نه انصاف مــــــــاند نه تقوا نه دين

نديدم چنين ديـــــــو زير فلــــــــك كزو مـــــــي گريزند چندين ملـك»

(همان: 228)

**- صبر مایة عزّت و بزرگی است**

سعدی معتقد است، صبر برای آدم عزّت و بزرگی به بار می‌آورد و باعث می‌شود دیگران به خاطر این فضیلت که رفتار و کردار انسان را تحت تاًثیر قرار می‌دهد احترام بگذارند. از ابیات سعدی چنین به نظر می‌رسد که صبر و شکیبایی شخصیّت انسان را پرورش می‌دهد و برای انسان وقار و متانت به بار می‌آورد. انسان‌های با وقار شایستة تکریم هستند زیرا رفتارآنان به آسانی دیگران را تحت تاًثیر قرار می‌دهد و احترام برانگیز است.

خـــردمـنـــد مـردی در اقـصـای شــام گــرفت از جـــهان کنـج غاری مقام

بــه صـبـرش در آن کنــج تــاریک جای بـــــه گنـــج قناعـت فرو رفته پای

شـنـیـدم کـــه نـامش خدا دوسـت بـود ملک سیرتی، آدمـــی پــوست بـود

بـــزرگـان نـــهـادنــد سر بـــــر درش کــــــه در می نیامد به درها سرش

تمـنــــــا کـنــــد عـارف پــــــاکـباز بــه در یــوزه از خویـشتن ترک آز»

(همان : 235)

سعدی در ابیات بالا نشان می‌دهد که فضیلت صبر و قناعت همیشه توأم با خرد و دانایی هستد. یعنی این که صبر محصول بلا فصل عقل و اندیشه است و از آن مایه می‌گیرد. چون این صفات در کسی جمع شوند رفتار او خردمندانه می‌شود. مردم با دیدن رفتار با سکون و اندیشمندانة او به طرفش جلب می‌شوند و او را به عنوان فردی گزیده و صاحب رای تکریم می‌کنند.

**- صبر و شیرینی به اميد وصال**

سعدی بر این باور است که وصال به این خاطر چنین شیرین و گوارا است زیرا که با صبری تلخ حاصل گشته است. و اگر ایّام تلخ صبوری نبود وصال هم ممکن نبود. هرچه صبوری تلخ‌تر باشد شهد وصال شیرین‌تر است. ضمن اینکه او در این ابیات با ایهام به درخت «صبر» که دارای میوة بسیارتلخی است هم نظر دارد. سعدی می‌گوید: انتظار و صبر کردن برای گشایش و امید به دیدار دوست و محبوب اگر چه تلخ و سخت است. لیکن، تحمل سختی‌ها با یاد دوست و برای او لذّت بخش و سرشار از کیفیتی روحانی است. پاداش این صبر با چیزهای مادی و معمولی قابل تصور نیست زیرا این حظی روحانی و از دل و جان آدم سرچشمه می‌گیرد.

«خوشا وقت شـــــــوريدگان غمـش اگــر زخـم بيـننـد وگـر مـرحـمـش

گـــــدايـآنــي از پـادشـاهــي نفـور بـه امـيـدش انــدر گـدايـي صـبـور

دمـــادم شـراب الـــم در کــشــنـد وگـــر تلـــخ بينـنـد دم در كـشند

بــلاي خـمـار اســت در عـيـش مُـل سلحـدار خـــار اسـت بـا شـاه گـل

نـه تـلخ است صبري كه بر ياد دوست كه تلـخي شـكر باشد از دست دوست

مـــلامـت كشـانـنـد مـــسـتـان يار سبك تــــر بـرد اشـتر مـسـت بــار»

(همان: 29)

سعدی معتقد است آنچه که باعث می شود انسان بتواند در عشق به مقصد نایل آمد، صبر است و صبری که البته برای دوست و به امید روز وصل است حتی فکر کردن به آن هم شیرین است.

**- پاداش صبر:**

سعدی بر این باور است که صبر، اسقامت و پایداری برای رسیدن به هدف اگر چه سخت و طاقت فرسا است امّا چون نتیجه‌ی مطلوب و خوشایند دارد شیرین است. سعدی نشان می‌دهد که ابرام و پافشاری برای رسیدن به هدف را هر چند دشوار و با سختی‌های فراوانی همراه است ولی چون نتیجه بدهد دل انگیز و زیباست. صبور و حمول دو ویژگی است که طالب باید برای بدست آوردن مطلوب داشته باشد یعنی اینکه صبور و بردبار باشد. کیمیاگری کاری است که مستلزم دقّت و حوصله فراوان است. هرگونه شتاب در این کار ضمن بارآوردن صدمات جانی، جوینده را از نتیجه دور می‌کند. سعدی با اشاره به این که کیمیاگری را کاری نیازمند به صبر و حوصله می‌داند به طور غیره مستقیم فرایند صبر را کیمیا می‌داند که البته در نزد هر طالب راهی نیست.

طــلــب کــــار بــایــد صبــور و حـمــول که نـشـنـیـده‌ام کـیـمـیــاگــــر مـلــول

(همان: 299)

پس از چندین تحمّـل‌‌ها کـه زیر بار غم کردی شـب غــم‌های سعدی را مگر هنگام روز آمد

 (‌همان: 310)

**- صبر سیرت صاحب دلان است**

سعدی باور دارد که حتی چارة عشق تنها به دست صبر گشوده می‌شود و کسی که در این راه بی صبری کند به جایی نمی‌رسد او صبر کردن را سیرت اهل صفا می‌نامد و اشاره می‌کند که عاشق صادق باید محبت ورزد و شرط محبت نیز وفاداری و ماندن بر دوستی است که در راه دوست و برای رسیدن به وصل صبوری ورزد.

صبر كن اي دل كه صبر سيرت اهل صفاست چاره‌ي عشق احتمال شرط محبـت وفاست

(همان: 471)

**- صبر شرط وفاداری است**

سعدی بر این عقیده است، کسی که ادعای وفاداری می‌کند باید نخست صبور باشد و بداند که صبر کردن چه مشکلاتی دارد. آن کس که در میدان صبر آزموده نشده است نمی‌تواند چنین ادعایی داشته باشد. لاجرم، کسی برنده میدان عشق است که بتوان با صبر ادعای خود را اثبات کند.

هر كه بـا غـمـزه‌ي خـوبـان سـر و كاري دارد سست مهر است كه بر داغ جفا صابر نيست

هــم دانــنـد كـــه سودا زده‌ي دلــشــده را چاره صبر است و ليكن چه كند قادر نيست

(همان: 503)

دل به سختی بنهادم پس از آن دل به تو دادم هـر که از دوسـت تحـمـل نکند عهد نپاید

(همان:580)

مـن از تــو روی نـپـیـچـم گــرم بــیــازاری که خــوش بـود ز عزیـزان تـحمـل خـواری

(همان:710)

سعدی می‌گوید، اگر چه صبر از روی دوست کاری دشوار و سخت است، امّا شرط وفاداری صبوری است. کسی که تاب این مرحله را ندارد، سزاوار وصل نیست. و تنها چاره صبوری است که در آن امید به بار می‌نشیند. سعدی در سراسر آثار خود به این موضوع اشاره می‌کند. و صبر را به عنوان مرحلة آزمون اثبات صداقت عاشق ضروری می‌داند:

صبر از وصـال يـار مـن برگشـتن از دلدار من گر چـه نـبـاشد كار من هم كار از آنم ميـرود

(همان:596 )

عــــاشــــق گــــل دروغ مـــی‌گـــویـــد کـــه تــحــمــل نــمــی‌کــنــد خــارش

(همان:632)

**- ناسازگاری صبر و عشق**

سعدی براین باور است که عشق و دلدادگی، صبوری و تعقل را بر نمی‌تابد. صبر در غزلیّات عاشقانه‌ی سعدی رنگ و بویی ندارد. سعدی عاشقی بی‌باک و بی‌تاب است. در دفتر عشق برای صبر جایگاهی نیست و آن چه که هست بی‌صبری و طاقت نیاوردن بار هجران و جدایی است. در مقوله‌ی عشق از عقل سخن گفتن به راه بادیه رفتن و باد به مشت پیمودن است و این دو معنی هرگز با هم در نمی‌گنجند:

آب و آتـــش خــــلاف يــكـــدگـــرنـــد نــشـنــيـدم عــشــق و صـــبــر انــبــاز

(همان :621)

مــاجـراي عــقــل پــرســيــدم ز عــشـق گــفــت مــعـزول اسـت و فـرمانيش نيست

درد عــشــق از تــنــدرستـي خـوشتر است گر چه پــيش از صـبـر درمـانـيـش نـيـسـت

(همان:503)

در حکایت دانشمند عاشق، سعدی داستان مرد محترم و صاحب نامی را بیان می‌کند که گویا از دوستان او است. سعدی او را پند می‌دهد که دست از این عشق که غیر رسوایی و مورد مسخره قرار گرفتن این و آن ندارد، بردارد. امّا مرد دانشمند در این میدان خود را ناتوان می‌بیند:« دانشمندی را دیدم به کسی مبتلا شده و رازش برملا افتاده جور فراوان بردی و تحمل بی‌کران کردی. باری به لطافتش گفتم دانم که تو را در مودت این منظور علتی و بنای محبت بر ذلـّتی نیست، با وجود چنین معنی لایق قدر علما نباشد خود را متهم گردانیدن و جور بی ادبان بردن. گفت: ای یار، دست عتاب از دامن روزگارم بدار، بارها در این مصلحت که تو بینی اندیشه کردم و صبر برجفای او سهل‌تر آید همی که صبر از دیدن او و حکما گویند: دل بر مجاهده نهادن آسان‌تر است که چشم از مشاهده برگرفتن» (همان: 128)

گـفـتـيـم عـشـق را بـه صـبـوري دوا كنـيم هــر روز عـشـق بـيـشـتر و صبر كمتر است

(همان: 483)

صبر در غزلیّات سعدی رنگ و بوی دیگری دارد. دفتر دل را در گارگاه عشق با بی‌صبری و بی‌شکیبی نوشته‌اند. سعدی در هر چیزی دلی شکیبا و صبور دارد امّا در هنگامه‌ی عشق صبر کمترین جایگاه را دارد و یا بهتر است بگوییم در عرصه‌ی عشق جایی برای صبر نیست.

مـــــايـه ي پر هيزگار قّوت صبر است وعقل عقــل گرفــتار عشق صبر زبون هــــواست

(همان:470)

تا گل روي تــــو در بــــاغ لطافت بشـكفت پرده‌ي صبر مــن از دامـن گـل چاكتر است

(همان:487)

سعدی فاصلة عشق و صبر را هزار فرسنگ بر می‌شمارد، ودر حقیقت می‌خواهد بگوید میان صبر و عشق هیچ گونه مناسبتی نیست و این دو از دو مقولة متضاد هستند. عشق و صبر هم دیگر را بر نمی‌تابند. زیرا عشق مکان بی‌صبری است و صبر جا در عقل دارد.

دلـي كـه عـاشـق و صابر بود مگر سنگ است ز عـشـق تـا بـه صبوري هزار فرسنگ است

(همان: 487)

شـــوق را بــــر صـبـر قـــــّوت غالب است عــقــل را بـا عــشـق دعــوي بـاطل است

اگــرعاقـل بـود دانـد كـه مـجنون صبر نتواند شـتـر جـايي بــخواباند كه ليلي را بود منزل

(همان: 642)

صبر در غزلیات سعدی به عنوان نیرو و فضیلتی که از سوی عقل پشتبانی می‌گردد؛ تلاش می‌کند که ضمن انکار عشق، راز داری نماید و اسرار دل را پرده در کشد. لیکن عشق چنین محافظه کاری را بر نمی‌تابد و البته صبر و عقل در این وادی از کمترین جایگاه و توان برخوردارند:

مــجال صـبر تـنگ آمـــد بــــــــه يـكبار حــديــث عــشــق بــــر صحــرا فكــندم

شراب وصـلت انـدر ده كـه جام هجر نوشيدم درخت دوستي بنشان كه بيخ صبـر بـركندم

(همان: 660)

سعدی در بیت زیبای زیر نسبت صبر و عشق را توصیف می کند. پنبه در برابر آتش بسیار ناپایدار است و سبو در مقابل سنگ شکننده و بی‌دوام. سعدی با این تمثیل نشان می‌دهد که صبر در برابر شوق چقدر شکننده و ناپایدار است .

صـــبــر ديـــدم در مــقـــابــل شـــــوق آتش و پـنـبه بـــــود و سنـگ وسبــــوي

(همان: 811)

عـشـق و سـودا و هــــوس در سـر بــمـانـد صــــبـــر و آرام و قـــرار از دســت رفــت

(همان: 525)

سعدی می‌گوید در میدان عشق مجالی برای خود نمایی صبر و دانش نیست. در این جا حتی عارف زاهد نمی‌تواند پنهان کاری کند و باید در این راه نام وننگ را بر باد داد. شاید اشاره سعدی در این ابیات اشاره به عشق شورانگیز شیخ سنعان به دام عشق دختر ترسا است.

هــركــه دلارام ديــد از دلــش آرام رفـــت چشم ندارد خلاص هركه در ايـن دام رفــت

عــارف مــجــمــوع را در پــس ديـــوار صــبر طاقــت صــبـرش نــبـود ننگ شد ونـام رفت

(همان: 526)

مـن خـستــه چــون ندارم نفـسي قـرار بي تــو بــكــدام دل صــبوري كنــم اي نــگار بي تو

ره صــبــر چون گزينـــم مـن دل بــبـــاد داده كه به هيچ وجه جانم نكــنــد قــرار بــي تــو

(همان: 642)

سعدی در بسیاری از سخنان خود از صبر به عنوان، چیزی تلخ که میوه‌ی شیرین و گوارا دارد یاد می‌کند و از خوانندگان خود می‌خواهد که طریق صبوری را به عنوان بهترین راه و پناهگاه فراروی خود داشته باشند‌. لیکن در مبحث عشق، صبر و انتظار تلخ‌ترین چیزیست که برای عاشق متصور است:

از روي شما صـــبر نه صبريست كه زهر است وز دست شـمــا زهر نه زهريست كه حلواست

(همان: 470

هـرگــز از دوست شـنيــدي كـــه كسي بشكيبد دوستي نيــست در آن دل كه شكيبایی هست

(همان: 503)

چند نــصيحت كنند بيــخبـــرانـم بــه صــبــر درد مـرا اي حـكيــم صــبر نــه درمان اوست

(همان: 501)

چـو بـر امـــیـد وصــالــســت خـوشگوار آیـــد پـــس از تــحمل سخـتی امید وصل مـراست

سعدی در برخی از سروده‌های خود ، صبر را برابر با عقل می‌نهد. همان قدرکه میان صبر و عشق ستیزی آشتی ناپذیر وجود دارد؛ و این دو در دو قطب کاملاً متضاد قرار دارند، میان صبر و عقل وجوه اشتراک فراوان است. این اشتراک در بعضی اشعار چنان به هم نزدیک می‌شوند که تقریباً دارای یک معنی واحد و هم سو می‌گردند:

كي شكيبايي توان كردن چو عقل از دست رفت؟ عاقلــي بايـــد كه پــاي اندر شكيبايي كشـد

(همان: 563)

عـقـل و صــبـر از مـن چـه مي‌جــوئي كه عشق كــلــمــا اســـت بــنـــيــانــــا هـــــدم

(همان: 648)

گر نشد اشتیاق او غالـب صـــــبر وعــقــــل من

 اين به چه زیر دست گشت آن به چه پايمال شد؟

طــرفـه مــدار اگـر زدل نعــره‌ي بــيـخودي زنم

 كاتش دل چو شعله زد صـــــبر در او محال شد

(همان: 563)

در همة این ابیات عقل و صبوری در مقابل عشق و شوق روریارویی آشتی ناپذیرانه‌ای دارند. عقل و صبر از نظر سعدی انسان را به راز داری، میانه روی‌، محافظه کاری و سازش با موقعیت دعوت می‌کنند ولی عشق و شوق هیچ محلی برای این مسایل قایل نیست. عشق سخن عقل و صبر را درک نمی‌کند و نسبت او با این دو متضاد و از جنس آب و آتش هستند:

عقـــل روا مــي نــداشـت گفتن اسرار عشق قــوت بــازوي شـــوق بيخ صبـوري بكنـد

(همان: 567)

قرار عقل بــرفــت و مــجال صـــبر نمــاند كه چشم و زلف تـــو از حد برون دلاويــزند

(همان: 576)

عــشـق آمـد و رســم عــقــل بــرداشـــت شــوق آمـد و بــيــخ صـــــبــر بـــركند

(همان: 818)

چه بوي است اين كه عقل از من ببرد و صبر وهشياري نـدانـم بــاغ فردوسست يا بازار عـــطــاران

(همان: 704)

سعدی جلوه‌های زیبای محبوب را در این بیت به چوب چوگان تشبیه گردیده و كه دل در برابرآن مانند گوی تاب مقاومت ندارد:

بــس كــه در خــاك مي‌تــپــد چون گـوي از خــم زلــف هــمــچــو چــوگـــانــش

لاجـرم عـــقــل منـهــزم شــد و صـــبــر كـــه نــبــودنــد مـــــرد مــيــــدانـش

مــا دگــــر بـي تــو صـبــر نــتــوانــيــم كــه هــميــن بــود حـــــــد امــكـانش

(همان: 632)

سعدی معتقد است: عقل و عشق پیوسته و خستگی ناپذیرانه در جدالی دائمی با هم در ستیزند. در این نبرد صبر به عنوان محصول عقل همیشه منهزم و شکست خورده است. و در برابر عشق نمی‌تواند مقاومت کند زیرا بنیاد عشق ریشه در دل و احساس دارد و از عقل و دور اندیشی فاصله بسیار دارد:

نــه دســت صـــبـر كه در آستين عقل بـرم نه پاي عقــــــل كه در دامــن قرار كشــم

 چو ميــتــوان بــه صبوري كشيد جور فراق چرا صبـــــــور نباشم كه جـور يار كشــم

(همان: 675)

سعــدي ز دســت دوست شكايت كــجا بري هم صبر بر حبيب كه صبر از حبيب نــيست

(همان: 503)

با این همه حال سعدی معتقد است: درمان عشق تنها در دست صبر و تحمل رنج فراق است امّا به قول او میان عشق و صبوری هزار فرسنگ است. دیوانگی به عنوان محصول و فرایند عشق در مقابل صبر که محصول عقل است قرار دارد امّا در این کشمکش نیروی عشق و دیوانگی بر توان عقل و صبر پیروز است:

درمان درد عاشقان صبــر است و من ديوانه‌ام نه درد ساكن مي‌شود نه ره به درمان مي‌برم

(همان:670)

نه گزير است مــــرا از تــو نه امـــكان گريز چاره صــبر اسـت كه هم دردي وهم درماني

(همان: 801)

صــــبر چون پروانه بايد كردنت برداغ عشق اي كه صحبت با يكي داري نه در مقدار خويـش

(همان: 639)

**- صبر و فرج**

سعدی علی رغم همة بی تابی هایی که در عشق و دل دادگی می‌کند و صبر را در این میدان ناکار آمد می‌بیند، امّا اینجا هم تنها علاج کار راسر انجام در صبر می‌بیند. او اعتراف می‌کند که صبرگرچه تلخ و طاقت فرسا است ولی عاشق هم تنها راهی که دارد همین است و بس. باید به خاطر اثبات وفاداری و رسیدن به دوست صبر پیشه کنیم. به نظر او حتی اگر محبوب جفا کند و نسبت به عاشق سر ناسازگاری داشته باشد، عاشق نباید سر از مهر محبوب برتابد و طریق بی وفایی بگیرد .وظیفة او در این مرحله صبوری بر جفای اواست.

هر كـــه با غمزه‌ي خوبان سـر وكــاري دارد ســست مــهر اســت كـه بر داغ جفا صابر نيست

هــــــــه دانند كــه سودازده‌ي دلــشده را چاره صبر است وليكن چــه كنــد قــادر نـيست

(همان: 503)

ســعــدي اگـــر طــالــبـي را ه رو و رنج بر كعــبه‌ي ديـــدار دوســت صبر بــيابان اوســت

(همان: 502)

منشأ عشق سعدی هرچیزی که هست، رضای او در صبوری عاشق است. عاشق بی‌تاب و عجول در محضر او آبرو و دستگاهی ندارد. مرد باید در این طریق صبوری خود را ثابت کند تا لیاقت خود را نشان بدهد. این اشاره سعدی به این مرحله در صبوری از مراحلی است که رهرو در وادی سلوک باید طی کند تا به مرحلة قرب برسد.

رضـــاي دوســـت نگه دار و صبر كن سعدي كــه دوســتي نـبـود نـالـه و نفــــیر از دوسـت

(همان: 503)

چون دل ز هـــوای دوســت نـتوان پرداخت درمــانـش تــحمــلســت و سر پیــش انداخت

یا تـــــــــرک گـــل لـعل همی باید گفت یــا بــا الــم خــار هــمــی بــایــد ســاخـت

 (همان: 503

روی دیگر صبر در غزل های سعدی، صبر از روی ناچاری است. سعدی می‌گوید وقتی تمام راه‌ها به خانة محبوب بسته است تنها راه به آستانة او صبر است. این گونه صبر نه از روی اختیار که از روی اجبار است و رهــرو بــه جز ایــن راه، راه دیـــگری ندارد

گر صبر دل از تــــــو هســـت وار نيـــست هــم صــبـر كـــــــه چــاره‌ي دگــر نـيست

(همان: 503)

چون دست قدرتــــــم به تمــنا نــمي رسد صــبـر از مــراد نــفس بــه نــاچار مــي‌كـنم

(همان: 688)

سعدی می‌گوید وقتی عاشق توان گسستن و یارای رفتن از آستان یار را ندارد و یار نیز تمایلی به گشودن راه دیدار نشان نمی‌دهد، دیگر تنها چاره‌ای که می‌ماند همان صبر از سر ضرورت و ناچاری می‌باشد که عاشق باید دل بر آن بنهد:

نــه مــرا طــاقت غربت نه تـــورا خاطر فرقت دل نهادم به صبوري كه جز اين چاره ندارم

(همان: 683)

روي تو نــه رویــيست كـز و صـبر تــوان كرد ليكــن چــه كــنم گر نكنم صبر ضروري

(همان: 777)

کــار مــا هــمـــچو سحر با نفــسی افتادست بنــد بــر پــای تحـمل چه کند گر نکند

(همان: 487)

صــبـرم ز روی دوســت مــیســر نـــمی‌شود دانی طریـق چیست تحمل ز خوی دوست

(همان: 292)

سعــدیا غيــر از تــحمــل چــاره نــیــست هر ســتم کـان دوســت با مــا مــی‌کند

(همان: 327)

تحمل می‌کنم با زخم چون مرهــم نمــی‌بینم خوشا و خرما آن دل که هست از عشق بیگانه

(همان: 997)

سعدی در بیت زیر به زیبایی صبر از روی ناچاری را به تصویر می‌کشد. آب مایة حیات ماهی است. ماهی با آب زندگی می‌کند و در صورت بیرون آمدن از آب می‌میرد. سعدی صبر را در وادی عشق برای عاشق چون وجود آب برای ماهی می‌داند که در صورت فقدان آن عاشق خواهد مرد و راه به معشوق نخواهد برد:

اگر چه صبر من از روي دوســـت ممكن نيست همي كنم به ضرورت چو صبر ماهي از آب

(همان: 831)

باختيار شــكيبــایی از تـــــــــو نتــوان بـود باضـطرار تـــــوان بود اگر شــكيباییست

(همان: 503)

سعدی می‌گوید: گاهی انسان به جایی می‌رسد که به جز صبر دیگر راهی فرا روی او نیست. آدم در اینجا چه بخواهد و چه نخواهد راهی به غیر از صبر کردن ندارد. او در مثالی زیبا می‌گوید کسی را که بند بر پا نهاده‌اند، چاره‌ای غیر از ایستادن و ماندن ندارد و رفتن یا ماندن به اختیار او نیست. رهروی عشق نیز و قتی نه می‌تواند دل از مهر محبوب بر کند و نه می‌تواند به او دست رسی داشته باشد، نمی‌تواند کاری غیر از صبر کردن انجام بدهد.

آدمــي را كه طلــب هست و توانايي نيست صـــبر اگر هست وگر نيست ببايد كردن

بند بر پـــــاي توقــف چــه كند گـر نكند شرط عشق است بلا ديدن و پاي افشردن

(همان: 712)

تا نــــــه تصور كني بـــي تــو صـــبوريم گــر نفسي مــــــي زنيم باز پسين است

(همان: 488)

صــبور بــاش و بــدين روز دل بــنه سعــدي كه روز اولــم ايــن روز در نـظر مي گشـت

(همان: 523)

سعــدي سپــاس دار و جــــفا بيـن ودم مزن كز دست نيكوان همه چــيزي نــكو بـــود

(همان: 590)

سعدی در ابیات زیر، صبر از روی ناچاری و ضرورت را به تصویر می‌کشد. در همة این ابیات سعدی نشان می‌دهد که اگر کسی به دنبال مطلوبی در زندگی خود می‌باشد باید باصبر و شکیبایی مشکلات و دشواری‌ها را تحمل کند تا به شاهد مقصود دست یابد. او تأکید می‌کند در همة این امور شتاب و عجله نه تنها کمی به مسأله نمی‌نماید بلکه هر لحظه خواهنده را از مراد و مقصد دورتر می‌سازد:

مــشنو كـــــــه مــرا از تــو صبـــوري باشد يـا طـــــاقت دوســتي ودوري بــاشـــد

ليكن چه كنم گر نــكنم صــــبر و شــكيــب خــرسنـدي عاشقان ضــــــروري باشـد

(همان:‌842)

چــون دل ز هـواي دوســت نــتوان پـرداخت درمانش تحــمل است و سر پيش انداخت

(همان:‌ 835)

فراقم ســخـت مي‌آيــد و ليكن صبر مي‌بــايد كه گر بگريزم از سختي رفيق سست پیمانم

(همان:‌ 682)

گـويــنـد صبـــــــــور بــاش ازو ســعــدي بارش بكشم كه صـــــــبر نتوانم

(همان:‌683)

سعدی معتقد است :تحمل رنج و درد برای رسیدن به درمان، و صبر بر سختی‌ها برای حصول راحتی و آرامش امیدی است که در ورای صبر قرار دارد. انتظار گشایش و رهایی بعد از کشیدن سختی یکی از فرایندهای صبر است که در اشعار سعدی به آن اشاره شده و از خواننده خود می‌خواهد برای رسیدن به این آسانی، سختی‌ها را برخود هموار سازد :

پــس از دشــواري آســانــيــســت نــاچــار و لــيــكن آدمــي را صــــبــر بــايــــد

(همان: 600)

سعدی خوشبینانه به فردایی که بر اساس صبر بنا نهاده شده می‌نگرد. امید به فرا رسیدن بهار مراد باعث می‌شود در پشت زمستان سخت صبوری بهار دل انگیز وصل و رسیدن به مقصود و مراد را به تماشا بنشیند‌. سعدی در این بیت ضمن اشاره به به فرجام شیرین و موفقیت آمیز صبر، تلویحاً به درخت «صبر» که درای شیره و ریشة بسيار تلخی است اشاره می کند و در ایهام نظر به این درخت دارد:

فـــــــــراق يــار بــه يكبــار بـيخ صبر بكند بــهار وصل ندانم كـــــــــه كي ببار آيد

دلا اگر چه كه تلـخ اســت بــيـخ صــبــر ولي چـو بر امــيد وصــال اســت خوشگوار آيد

(همان: 604)

يـــــــاري بــدست كــن كــه باميد راحتش واجــب كنــد كه صـبر كني بر جراحتش

(همان: 627)

سعدی بارها در آثارخود به این نکته اشاره می‌کند که صبر عاقبتی خوب و خوش دارد و انسان صبور در عرصه زندگی پیروز میدان است و او است که در نهایت نتیجة دل خواه را میبرد. سعدی گویا خود این موضع؛ یعنی صبوری و رستگاری را تجربه کرده است و نتیجة آن را به طور ملموس دریافته است. این است که می‌گوید «راست گفتی» که اگر صبر کنی فرج می‌یابی، ولی این توانایی در هرکسی نیست

راســت گفــتــي كــه فرج يــابي اگر صبر كني صبر نـــيكســت كســي را كه توانايي هست

(همان: 503)

شكر خــوشســت و لــيكن حــلاوتش تـو نداني من اين مـعامـلـه دانـم كه طعم صبــرچشيدم

(همان: 662)

غــنيمت دان اگــر روزي بشادي در رسي اي دل پس از چندين تحمّل‌ها كه زير بــار غم كردي

(همان: 754)

 تحمل بار فراق و زهر جدایی به امید رسیدن و نوشیدن شربت گوارای وصال و چمیدن در گلشن وصل دوست راهیست که سعدی در صحرای صبر به رونده‌ی راه نشان می‌دهد و از او می‌خواهد که با ابرام و محکم در این را قدم بردارد:

چه خــوش است در فـراقي همه عمر صبر كردن به امــيد آنــكه روزي به كــف اوفتد وصــالي

(همان: 778)

نبــايــد گر بــسوزنــدت كه فــرياد از بـرخيزد اگر خواهي كه چون پروانه پيش شمع بنشيني

(همان: 1032)

سعدي صـــبـور بــاش بــرين ريــش دردنــاك باشد كــه اتفاق يكي مـــــــرحـم اوفـــــتد

(همان: 535)

دلا گــــــر عاشـــقي مــي سوز و مـــي ســاز تــنــا گر طــالبــي مـي پــرس و مــي پوي

(همان: 811)

بسيار صـــــــــبر بايد تــا آن طبــيــب دل را دركــــوي دردمــنــدان روزي گــذر بـباشد

(همان: 1005)

زنــدگاني صـــرف كردن در طلب حــيفي نباشد گـــر دري خواهد گشودن سهل باشد انتظاري

(همان: 632)

زمان رفته باز آيد وليكن صــــــــبر مي بــــايد كــه مستخلص نمي گردد بهاري بي زمستاني

(همان: 798)

طبيب از من به جان آمد كه سعدي قصه كوته كن كه درت را نمــي‌دانـم بــرون از صـــــــــبر

(همان: 800)

درمــاني جهد سودی نکند تن بــه قــضا دردادم ور تحمـــل نکنم جور زمان را چــه کــنـــم

(همان: 690

**- صبر نا بجا**

سعدی در همه کار صبر را چارگر و مفید نمی‌داند. از نظر او، زمانی که صبر مایه‌ی از دست رفتن زمان مناسب برای انجام کاری مفید و شایسته است روا نیست. ممکن است در اثر درنگ و صبر، ضرر و زیان‌های جانی و مالی جبران ناپذیری رخ دهد. بنابراین مقام و زمان صبر معلوم است. در جایی نیز ممکن است صبر حمل بر بلاهت و نادانی شود. در چنین مواقعی از نظر سعدی صبر درست نیست و انسان عاقل باید به موقع انعکاس لازم را نشان دهد. سعدی چنین صبری را صبر به معنای واقعی نمی‌داند بلکه آن را حمل بر بلاهت می‌کند. صبر اساساً ریشه در عقل و اندیشه دارد. انسان عاقل در مواقعی خطر یا فسادی جبران ناپذیر در حال وقوع است و توانایی دارد با مداخله جلوی آن را بگیرد نمی‌ماند و نگاه کند. سعدی چنین حالتی را صبر نمی‌داند بلکه آن را جهل و بلاهت می‌شمارد. او در این باره می‌گوید:

«نيك مردي به جاي خود است نه چندان كه بدان چيره گردند و ديده‌هاشان خيره. نه هركه خواهد نامش به نيك‌مردي برآيد بر حيف نا انصافانش صبر بايد كرد، و اين راخرد مندان مروت نخوانند بلكه سست رايي.»

«صبر وتأني در همه كاري پسنديده باشد مگر در صدماتي كه اگر تأخيري افتد تدارك آن فوت شود همچون گرفتن غريق وكشتن حريق.» (همان: 1121)

سعدی امّا در مقام و معنایی دیگر نیز صبر را بر نمی‌تابد. سعدی معتقد است اگر عشقی عشق راستین باشد، نباید عاشق سر راحت و آرام بر زمین بگذارد. زیرا منتهای عشق بی صبری است.

كمــال شــوق نــدارنــد عــاشقــان صـــــبـور كه احتمال ندارد بـــــــر آتــش افسردن

(همان: 711)

صبـــرم از دوســت مــفرمـــاي و طـعنت بگذار كاين بلاييــست كـه از طبع بشر مي نرود

(همان: 594)

سعدی عشق و صبوری را دو مقوله ی نامتعارف می بیند وبر عاشق صبور زبان طعن و تمسخر می گشاید. چنین عاشقی از نظر سعدی بویی از عشق نبرده و ادعایی دروغین دارد. سعدی کمال عشق را در بی صبری می بیند .عاشق باید در تمام احوال آنی فارغ از یاد معشوق نباشد. کسی که می تواند سرراحت بر بالش بگذارد و به خواب رود ، از نظر سعدی هنوز در عشق تمام نیست:

هـــــــر كه بي دوســت مـي بــرد خــوابــش هم چنان صـــبر هــست وپــايـــابــش

(همان: 626)

قیــمــت عشــق نــدانـد قــدم صــدق نــدارد سست عهــدی که تحمل نکند بار جفا را

(همان: 319)

 سعدي معتقد است كه در برابر دشمن صبري كه حمل بر زبوني مي گردد شايسته نيست. او مي‌گويد در برابر دشمن بايد با شجاعت و جسور بود تا بردباري و تحمّل را به معني ترس تعبير نكنند و بر آدم دليري كنند:

جوشـــن بــیــار و نــیزه و بــر گستـوان ورد تـــا روی آفـــتاب معفر کنـــــم به گرد

گر بردبـــار بـــاشی و هـــشیار و نــیــکمـرد دشمن گمان بــرد که بترســـیدی از نبرد

(همان: 215)

سعدي بر اين باور است كه دربرابر افراد بد نبايد كوتاه آمد، زيرا اين كار نه تنها باعث نمي‌شود كه آن‌ها طريق صلاح اختيار كنند بلكه اين عمل باعث مي‌شود بر بدي و گژ رفتاري خود بيفزايند:

کــسی بــا بــدان نــیــکویــی چــون کــند؟ بـــــــدان را تحـــمل، بد افزون کـــند

(همان: 184)

 **- صبر و قناعت**

سعدی صبر را برای انسان چون وسیله‌ای دفاعی می‌داند که می‌تواند از آن در برابر خواهش‌ها و خواسته‌های نفس و وسوسه‌های اغواگر آن از خود دفاع کند و از فرو افتادن در سراشیب سقوط و نابودی جلوگیری به عمل آورد. او نفس را به ماری تشبیه می‌کند که به قوّت صبر و مقاومت در برابر آن می‌توان از سموم زهرآگینش در امان بود:

بر ســر آنم كــه پــاي صبــر در دامــن كشم نفس را چون مار خـــط نهي پيرامن كشم

(همان: 1017)

قناعــتم صــفــت و بـــردبــاري آیــیــنــم هزار سنــگ پـــریشان به یک نگه بخورم

(همان: 210)

سعدی به خویشتن داری و حفظ عزّت نفس بسیار اهمیّت می‌دهد. او بارها در اشعار خود به این مطلب اشاره می‌کند که انسان نباید برای زیاده طلبی شرافت و شأن انسانی خود را خرج کند. صبر بر نداری و گذشتن از برخی خواسته‌ها راهی است که سعدی برای حفظ شأن معرفی می‌کند وبر آن تأکید می‌کند. صبر و قناعت دو فضیلتی هستندکه به انسان کمک می‌کنند که انسان در برابر خواسته‌های نفس‌ازخود دفاع کند:

آنرا كه ميــسر نـــشود صــــبــر و قنــاعــت بايد كـــــــــه ببند كمر خدمت وطاعت

(همان: 523)

تــيــر از كــمــان چو رفت نيايد به شست باز پس واجب است در همـــه كـــاري تأملی

(همان: 954)

تا نــبــايد گــشتــنم گرد در كس چون كليد بر در دل زآرزوقفل شكــيـــبایـــی زدم

(همان: 1017)

 **- صبر و نگهداری عهد و پیمان**

سعدی در لابلای اشعار خود به ايستادگي بر سر عهد و پیمان بسیار اهمیّت می‌دهد. او یکی از راه‌های وصول به چنین فضیلتی را صبر می‌داند. سعدی معتقد است دوست حقیقی کسی است که بادیدن هرجفایی از دوست بر نامهربانیش صبر کند و فوری در صدد ترک یار برنیاید صبر بر جفا و نامهربانی‌های یار در طریق عشق و مهرورزی، شیوه‌ای مطلوب و محبوب است. سعدی ضمن تاَکید براین موضوع، آن را در مضامینی زیبا و دلکشی بیان کرده که مایه‌ی آرامش و آرایش دل و جان هر خواننده‌ای است:

مــــا بي تــو به دل بـر نزديم آب صــــبوري چــــون سنـــگدلان دل بنهـــاديم به دوري

(همان: 777)

اي آشـــــناي كـــــوي محبت صـــبور باش بيــداد نيكـــوان هــــمه بر آشنـــــــا رود

(همان: 592)

عدیــــم را که تمــــنای بوســــتان بــــاشد ضرورتـــست تحــمــل ز بــوسـتــانــبـانش

(همان: 643)

جنـــگ از طـــرف دوست دل آزار نــباشــــد یــــاری کـــه تحـــمل نـــکنـــد یار نباشد

 (همان: 503)

هر که از یـــار تحـــمل نـــکنــد یار مگویش وان که در عشـــق ملامت نکشد مرد مخوانش

 (همان: 663)

**- صبر و از خود گذشتگی**

از خود گذشتگی صفت ممتازی است که سعدی در اشعار خود به آن نگاهی ستایش گرانه دارد. او کسی را که برای رضای دوست از خواسته‌های خود می‌گذرد به بزرگی می‌ستاید سعدی یکی از راهای تربیت چنین انسان‌هایی را صبر می‌داند. صبوری برای رضای دوست و گذشتن از خویش مستلزم داشتن صبری جوانمردانه و بزرگ است که سعدی چنین به آن اشاره می‌کند:

يـــار آن بـــود كــه صبـــر كند بر جفاي يار تـــرك رضـــاي خويـــش كند در رضاي يار

(همان: 615)

طريق مـــا سـر عجز است و آستان رضـــــــا كه از تو صــــبر نـــباشد كه بـــا تو بستيزند

(همان: 577)

طـرفه مي‌دارند يـــاران صبر مــن برداغ و درد داغ ودردي كز تو باشد خوشتر است بر باغ وورد

(همان: 537)

ســعدیــا چاره ثبــاتســت و مدارا و تحمل من کــه مــحتـاج تو باشم ببرم بار گرانت

 (همان: 490)

**- صبر و زیبایی**

سعدی شاعری است که با تمام وجود خود زیبایی را می‌ستاید. او بر هر کس و هر چیز می‌تواند صبر کند الاّ بر زیبایی و جمال. کالای صبر در بازار حسن و جمال متاعی بی‌رونق و کاملاً کساد در بازار طبع سعدی است. سعدی در در برابر زیبارویان ودلبران با حسن وجمال کاملاً بی‌طاقت و بی صبر است. او بارها در اشعار خود به این مطلب اشاره می‌کند که او بر همه چیزی صبر دارد به جز روی زیبا:

در من اين هست كه صبرم زنكورويان نيست از گل ولاله گزير است وزگلرويان نيست

(همان: 503)

من طــاقــت شكـــيــب نــدارم ز روي خوب صــوفي بـــه عجز خويشتن اقرار مي كند

(همان: 581

در مــن اين هسـت كه صبرم زنكورويان نيست زرق نفروشم و زهــدي نـنمايم كان نيست

(همان: 503)

آزمـــوديــــم زور بــــازوي صــــــــبـــــر وآبگيــنـست پــيـــــــش ديــــــوارت

(همان: 526)

انـصــاف نــبـود آن رخ دلبند نهان كـــــــرد زيــرا كه نــه رويـست كزو صبر توان كرد

مشــتــاق تــــرا كــي بـود آرام و صــــبوري هرگز نشــــنيدم كه كسي صبر زجان كرد

(همان: 547)

دل ضــعيــف مــــــا نــيسـت زور بازوي آن كه پــيش تــيــر غـمت صابري سپر گيرد

(همان: 548)

كــسي كــه روي تــو ديدســت حال من داند كه هــر كــه دل به تو پرداخت صبر نتواند

(همان: 569)

بيـــم آن اســــت دمادم كــــــه برآرم فرياد صبر پيــدا و جــگر خوردن پنهان تا چند؟

(همان: 574)

با غـــمزه‌ي خـوبان كه چو شمشير كشيدسـت در صــبر بــديدم كه نه محكم سپري بود

سعــــدي نتـــواني كه دگــر ديــده بــدوزي كان دل بر بــودنــد كه صبرش قدري بود

(همان: 591)

در طریق عشق هر جفایی که بر عاشق کنند از نظر سعدی مطلوب و محبوب است. جفای دوست از هر چیز شیرینی در عالم خوشتر و گواراتر است. لیکن با این همه وی صبر و دوری را بر نمی‌تابد. سعدی بر هر چیزی تحمل دارد الاّ بر دیدن روی زیبا و دل آرا:

نه عجب گر برود قاعده‌ي صــبــر و شــكيب پــيش هـــر چشم كه آن قد و شمايل برود

(همان: 592)

روي بــنمــاي كـه صـبر از دل صوفـي ببري پرده بــردار كه هــوش از تــن عاقــل ببري

(همان: 593)

«صبر» گياه دارويي بسيار تلخ است كه مادران هنگام از شيرگرفتن طفل، آن را به سرسينه‌ي خود مي‌ماليدند تا طفل در اثر مزه‌ي تلخ آن ازخوردن شير خودداري كند. سعدی در تمثیل زیبای زیر، بی طاقتی خود را در برابر نکورویان به زیبایی به تصویر می‌کشد. او می‌گوید اگر طفل شیر خوار در حالت گرسنگی می‌تواند در برابر شیر مادر مقاومت کند تا من هم برندیدن روی خوش صبر کنم:

حديث صبر من از روي تو همان مثــل است كه صبـــر طــفل بــشير از كنار مادر خويش

(همان: 639)

بــــا قـــــّوت بــــــازوان عـــشـــقـــت سرپنجه ي صــــــبر ناتوان است

(همان: 488)

سلــطان خــيالــت شــبــي آرام نــگيــرد تــا بــر ســر صـــــبر مــن مسكين ندواند

(همان: 568)

سعدی در مقابل روی زیبا نه تنها صبر که معادل عقل و دور اندیشی شمرده می‌شود، که حتی دین را نیز آسیب پذیر می‌بیند. او هر شماتت وسرزنشی را به جان خریدار است امّا کمترین تاب و توان در برابر پرهیز از ندیدن روی خوب و زیبا را ندارد و صبر در این میانه از نظر او دیوانگی محض است. در همة این ابیات سعدی شوریده‌وار روی زیبا را می‌ستاید. هر جا که روی خوش و صورت دلکشی می‌بیند بلا فاصله از بی‌صبری خود در برابر آن سخن به میان می‌آورد.

دل رفت و صبر و دانش ما مانـده‌ايــم و جاني ور زانكه غــم غــم تـــوست آن نيز هم برآيد

(همان: 605)

هـــــر نصيحـت كه كني بشنوم اي يار عزيز صــبرم از دوســت نــفرمــاي كه مي نتوانم

(همان: 681)

گـــفتــــم عذاب نمايي به داغ ودرد جدایـی شكنــجه صــبر نـــدارم بـريز خونم و رستي

(همان: 745)

دستي زغمت بــــر دل پــايي ز پيت در گل با اين هــمه صــبرم هست وز روي تو نتـوانم

(همان: 680)

چنانت دوست مي‌دارم كه روزي گر فراق افتد تو صبر از من تواني كرد ومن صبر از تو نتوانم

(همان: 681)

ســـــــرو بــــــــني خاســته از قـامــتت تا نــنشــيــنــيم صبـــــور اي صـــــــنم

(همان: 685)

آنــكه صـــــــــــبر از جــمال او نــبـــود بــــــه ضــرورت جــفــاي او بــبــريــــم

(همان: 696)

تــو نــــه آن صورتــي كــــــه بــي رويــت متصــــــــور شــــــــود شــكيــبــایـــی

(همان: 738)

هر عیب و بدی که محبوب زیبا روی دارد در مقابل حسن او به هیچ شمرده می‌شود. معشوق فرمانروای بلامنازع ملک وجود سعدیست. هر جفاکه از دست معشوق می‌بیند عین صواب شمرده می‌شود و هر عیب او در حد بالایی مستحسن و ستوده است. گناه خوب رویان هرچه که باشد از نظر سعدی ذنبی معفو و بخشوده است. چون بلبلی که در برابر دیدار گل نمی‌تواند خاموش بماند سعدی هم شاعری است که با دین رویی زیبا طاقت از دست می‌دهد و ناخودآگاه زبان به ستایش او می‌گشاید. صبر حتی در بی‌دلی و عشق ورزی سعدی رکنی رکین است. اگر چه در معنی متضاد آن به کار گرفته می شود ولی بیانگر اهمیّت بالای آن در نظر سعدی است.

وليــك بــا همــه عيــب از تو صبـر نتوان كرد بيا و گــر هــمه بد كــــــرده‌اي كه نيكویی

(همان: 739)

صبـــــــــــر بــلبــل شنــيــده‌اي هــــرگز چـــــــون بخنــدد شكوف‌ي ســــــــحري

(همان: 758)

گر به رعــنايــي برون آيـــد دريغا صبر و هوش ور به شوخي در خرامي واي عــقل و دين من

(همان: 716)

تحمــل كـــــــــن جفاي يـــــــار ســـعدي كـــــه جـــــــور نيــكوان ذنبيــست معـفو

(همان: 721)

سعدی در دوبیت زیر سه بار از واژة شکيبایی استفاده کرده است. این امر نشان دهندة اهمیت مقام صبرو شکیبایی از نظر سعدی است. اگر چه او در این ابیات ناشکیبایی و بی صبری خود را در برابر خوبی صورت و سیرت محبوب به تصویر می‌کشد‌ امّا روی هم رفته بیانگر ارج و اهمیت این موضوع به نظر اوست. او ناشکیبی را از طرف هر کس که ببیند به نظرش عاشق صادق می‌آید و اورا مورد تأیید قرار می‌دهد:

چه روي است آنكه ديدارش ببرد از من شكيبايي گواهــي مي‌دهــد صورت براخلاقش به زيبایی

دگر چون ناشكيبايي ببينم صــادقش خــوانــم كه من در نفس خويش از تو نمي‌بينم شكيبايي

(همان: 722)

**- صبر و مردانگي**

سعدي معتقد است كه صبر و از خود گذشتگي شيوة مردان است و تحمل سختي‌ها و گذشت كاري است مردانه او در اين باره مي‌گويد:

چه کــــــــــــــنم پـای بـــند احــسانم کار مردان تحمل ا ست و سکون

(همان: 215)

«طریق درویشان ذکرست و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل. هر که بدین صفت‌ها که گفتم موصوفست به حقیقت درویشست و گر در قباست»

(همان: 215)

مــــــرد بايــد كـه جفا بيــنـد و منّــت دارد نه بنالد كــــــــه مرا طـاقت بدخويان نيست

(همان: 428)

یکی از صاحبدلان زور آزمایی را دید به هم بر آمده و کف بر دماغ انداخته گفت این را چه حالت است گفتند فلان دشنام دادش گفت این فرومایه هزار من سنگ بر می‌دارد و طاقت سخنی نمی‌آرد

گرت از دســت بر آیـد دهــنی شیــرین کــن مردی آن نیســت کــه مشــتی بزنی بر دهنی

(همان: 70)

 **- صبر بر نامرادي‌هاي روزگار**

سعدي مي‌گويد انسان در برابر پيشامدهاي روزگار بايد متحمل و صبور باشد. روزگار بازي‌هاي نو به نو دارد و هر لحظه ممكن است اتفاقي تازه رخ دهد. او انسان را به شكار تشبيه مي‌كند كه هر آن ممكن است به وسيلة باز مرگ شكار شود :

بــر جــور روزگـار بــبــایــد تـحــــمــلــی کایـــن باز مــرگ هر گـــه سر از بیضه برکند

(همان: 470)

رهایــی نــیـــابـــد کـــس از دســت کــس گرفتـــار را چـــاره صـــــــبر اســـت و بس

(همان:470)

**-صبر و بردباري در برابر افراد نادان**

سعدي مي‌گويد در برخي شرايط واجب است كه انسان دانا و خردمند در برابر افراد نادان طريق مدارا و بردباري پيشه سازد. او بر اين باور است كه مجادله و مباحثه با نادان راه به جايي نخواهد برد و باعث صدمه و آسيب به شأن و شخصيت انسان مي‌شود. درگيري با نادان نه تنها به حل مشكل كمكي نمي‌كند بلكه باعث به خطر افتادن ارز وآبروي فرد نيز مي‌گردد.سعدي در اين باره داستاني را كه خود از مردي فرزانه و دانشمند شنيده است نقل مي كند و مي‌گويد:

شــــنــیــدم کــه فــرزانــه‌ای حـــق پرست گریــبـــان گرفـــتــــش یکی رنــــد مست

از آن تــیـــــره دل مــرد صـــــافـــی درون قـــفا خـــورد و سر بـــر نکـــرد از ســکون

یکی گفــتــش آخــر نــه مـــردی تـــو نیـز؟ تحــــمل دریـــغ اســـت از این بــــی تمیز

شنـــید ایـــن ســـخن مـرد پاکـــیزه خـوی بدو گــــفت از ایــــن نوع دیــــگر مـــگوی

درد مســـــت نــــادان گریبان مـــــــرد که بــا شیر جنگی سگالـــــــد نبرد

ز هشیار عـــاقل نزیـــبد کــــه دســــت زند در گـــریبان نــــــــادان مست

 (همان: 330)

**-رابطة صبر و صفاي باطن**

سعدي مي‌گويد انسان‌هايي هستند كه در اثر توجه به مبدأ ازلي دل را از هر گونه خشم و كينه و حسد و بغض شسته و خالي كرده‌اند. چنين انسان‌هايي كه داراي صفاي باطن هستند هرگز تحت تأثير هواي نفس و مقهور احساسات خود نمي‌شوند. چنين انسان‌هايي مي‌توانند بر خشم و غضب خود مهار بزنند و از انجام هر عمل متقابلي كه خير و خوبي در آن نيست خوداري ورزند. او در اين باره حكايت مردي را با طينتي پاك نقل مي‌كند كه گويي خود شاهد آن بوده است. چنين صبر و تحملي را سعدي ساده دلي توصيف مي‌كند و مي‌گويد:

یکــــــی را چو ســــعدی دلــی ساده بود کــــــه با ســاده رویی در افتاده بود

جفا بــــــــردی از دشــــمن سخــتگوی ز چوگان سختی بـــــخستی چو گوی

ز کــس چــــین بــر ابرو نینداخـــــــتی ز یاری به تنــــــــــــدی نپرداختی

یکی گفتــــش آخــــر تو را ننــگ نیست؟ خبر زین همه سیلی و سنــگ نیست؟

تن خویشـــتن سغبه دونـــــــــان کننــد ز دشـــمن تـــحمــــل زبونان کنند

نشــــید ز دشمن خــــطا درگــــــذاشت که گــــــویند یــارا و مردی نداشت

بدو گفـــــت شیـــدای شـــــــوریده سر جـــــــــوابی که شاید نبشـتن به زر

دلــــــــــم خانــــــهٔ مهر یارست و بس از آن مـــی‌نگنـــجد در آن کین کس

(همان: 340)

**- صبر در راه انجام وظيفه**

سعدي صبر در راه انجام وظيفه را بسيار مهم مي‌داند. او بر اين عقيده است كه انسان بايد در اه انجام وظيفه هر گونه سختي و ملالت و ملامتي را بر خود هموار كند. كسي كه تاب و تحمل جور و ناهمواري مخدوم را را ندارد به نظر سعدي سزوار لايق انجام خدمت نيست. او در اين خصوص مي‌گويد:

اگر طاقــــت نـــداری جـــــور مــــخــدوم برو ســــعدی که خدمت را نشايي

(همان: 701)

**- صبر در تصميم گيري**

صبر در تصميم گيري از نظر سعدي از اهميت بالا و به سزايي بر خوردار است. به نظر او هر چه جايگاه و پايگاه فرد در سلسله مراتب اجتماعي بالاتر برورد، اين موضوع اهميت بيشتري پيدا مي كند . زيرا در چنين مواقعي تصميمي كه يك شخص بالا مقام مي‌گيرد با سرنوشت بسياري از افراد مملكت ارتباط پيدا مي كند و با تصميم گيري يك فرد عادي فرق مي‌كند‌. در چنين حالتي شخص صاحب مقام بايد با صبر و حوصلة بسيار و تأمل در نتيجه گفتار و كردارتصميم گيري نمايد تا بتواند از بروز تعدي و آسيب به احاد مملكت جلو گيري به عمل آورد. او در اين باره مي‌گويد:

تیر از کـــمان چــو رفــت نیـاید به شست باز پس واجبســـت در همه کاری تأملي

باید کـــــه قـــهر و لــطــف بــود پادشاه را ورنه میسرش نشود حـــــل مشکلی

(همان: 217)

**فهرست منابع**

1. **قرآن كريم، (1384).** با ترجمه و شرح واژگان ابوفضل ابولفضل بهرام پور، ناشر: آواي قرآن
2. **نهج البلاغه، صبحي صالح. (1387).** ناشر: آواي قرآن
3. **آزادمهر، ش. (1385).** [تاریخ انبیاء، یا قصص قرآن از آدم تا خاتم](http://www.adinebook.com/gp/product/9646381553/ref%3Dsr_1_1000_8/768-6275912-5096678)، ناشر: باربد
4. **ابن اثیر، ع. (1385).** [تاریخ کامل](http://www.adinebook.com/gp/product/9643313727/ref%3Dsr_1_1000_1/768-6275912-5096678)، سیدمحمدحسین روحانی (مترجم) ناشر: اساطیر
5. **انوري، ا. (1376).** ديوان (با مقدمه سعيد نفيسي) نشر: نگاه، تهران
6. **باقی‌زاده،ر (1385).** برگي از دفتر آفتاب، ناشر: میراث ماندگار
7. **پاکروان،غ. (1388).** عیون انوارالرضا (ع) ناشر: پژوهشکده باقرالعلوم
8. **بلخي شفيق، ا**. **(1382).** دين باوري، نشر: طور
9. **تبريزی، ص. (1366).** ديوان اشعار، به همّت محمّد قهرمان، علمی و فرهنگی، تهران
10. **تمیمی‌آمدی، م. (1360).** غرّرالحکم و دررالکلم، دانشگاه تهران، تهران
11. **جابانی، م. (1363).** تربيت در گلستان سعدي، نشر: زمان، تبریز
12. **جامی، ع. (1386).** هفت اورنگ، ناشر: مهتاب، اهورا
13. **جزایری، ن. (1388).** قصص الانبياء، مترجم: علی اکبر میرزایی : ناشر: زهیر
14. **حافظ، ش. (1387).** [دیوان حافظ](http://www.adinebook.com/gp/product/9645981751/ref%3Dsr_1_1000_3/462-9935104-8874033)، قاسم غنی (به اهتمام)، محمد قزوینی ناشر: پیمان
15. **حرعاملی، م. (1384).** وسائل شيعه و مستدركها ،ناشر: جامعه مدرسین
16. **حسن لي،ك. (1387).** پيام اهل دل، انوشه/92)
17. **حسن لي، ک. (1380).** فرهنگ سعدي شناسي، نشر: بنياد فارس و سعدي پژوهي
18. **حسینی تهرانی، هـ. (1387)**. [بوستان معرفت](http://www.adinebook.com/gp/product/9645601452/ref%3Dsr_1_1000_1/787-3442575-2250883)، ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
19. **حیدری نراقی، ع (1383).** صبر كيمياي سعادت، ناشر: مهدی نراقی
20. **خوارزمی، م. (1388).** مقل الحسين خوارزمي ج ا و 2) ناشر: انوار الهدی
21. **خوشحال، ط. (1384).** بازتاب مفهومي صبر دزر ادبيات فارسي، نشر: دانشگاه اصفهان
22. **دانش‌پژوه، م. (1388).** مروري بر زندي و آثار مصلح‌الدين سعدي شيرازي، تمشك
23. - **دشتي، ع. (1388).** درقلمرو سعدي: امير كبير
24. **دهخدا،ع. (1387).**  ،لغت نامه، ناشر: موسسه انتشارات دانشگاه تهران: چاپ دوم
25. **راغب اصفهانی، ح. (1388).** ترجمه فارسي مفردات راغب، ناشر: نوید اسلام
26. **رشیدپور، م. (1386).** مباني اخلاق اسلامي، ناشر: انجمن اولیاء و مربیان
27. **ری شهری، م. (1386).** ميزان الحكمه ،ناشر: دارالحدیث
28. **زرين كوب، ع. (1386).**حديث خوش سعدي، اساطير، تهران
29. **اصفهانی، ن. (1384).** مقام صبر، ناشر: دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران
30. **سبحاني، ج. (1387).** سيماي فرزانگان، انديشه قم
31. **سعدی، م. (1384).** [کلیات سعدی](http://www.adinebook.com/gp/product/9647928300/ref%3Dsr_1_1000_3/316-6064671-8030454)، مصحح، محمد فروغی، نشر: شقایق
32. **سیدارتز، د. (1389).** جادوي فكر بزرگ (مترجم ) ژنا بخت آور ناشر: فیروزه
33. **شهیدی، ج. (1386).** تاريخ تحليلي اسلام تا امويان، ناشر: مرکز نشر دانشگاهی
34. - **شیخ الاسلامی، ح.** **(1385).** غررالحكم (ترجمه فارسي) ناشر: انصاریان
35. **صالحی، ن. (1388).** گنجينة حكمت، ناشر: ارغوان دانش
36. **صلاحي، ع، (1372).** گفتار طرب انگيز، ناشر: باران
37. **صفا، ذ. (1342).** ، تاريخ ادبيات در ايران، بنياد فرهنگ ايران، تهران
38. **طوسی، م. (1387).** اخلاق ناصري، به اهتمام سیدعبدالهادی قضایی ناشر: هزاد
39. **عابدزاده، ا.** **(1385).** صبر در كلام وحي، ناشر : داود کراری ، قم
40. **عابدی،م. (1388).** گوهرهاي پر اكنده ناشر: سروش
41. **عزیزی، ع. (1382).** سيماي اخلاق در آثا ر حسن‌زاده عاملي، ناشر: صلاه
42. **عطّار نيشابوری، ف. (1381).** تذکره الأولياء، چاپ چهارم، تهران: صفی عليشاه
43. **عطار، م.** **(1383).** اسرار نامه و پند نامه، مقدمه (فرشید اقبال) ناشر: اندیشه
44. **غزالی، م.** **(1387).** مختصر احياء العلوم، ناشر: انتشارات کردستان،
45. **فردوسي، ا.** **(1385).** شاهنامه، ج3 ، طلايه، تهران
46. **فروغي، م.** **(1374).** گلستان، اميركبير، تهران
47. **فریده حسین، ث.** **(1388).** مبانی دینی و روانشناختی صبر، ناشر: تندیس
48. **فيض‌الاسلام‌، ع. (1388).** ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، نشر فقيه، قم
49. **قرائتی، م.** **(1388).** سیمای صابران، نشر: طوبی، قم
50. **قرائتی، م.** **(1385).** فرهنگ اسلامی، ناشر: سازمان نهضت سوادآموزی
51. **قرشی بنابی، ع. (1388).** قاموس قرآن، ناشر: دارالکتب الاسلامیه
52. **كلانتري، ا. (1383).** پاداش صبر، اسوه، تهران
53. **كمالي سروستاني، ک.** **(1385).** سعدي شناسي، (دفتردوازدهم)، مركز سعدي شناسي، شيراز
54. **کلینی، م.** **(1387).** اصول كافي ( ترجمه) ، مترجم: سیدمهدی آیت‌اللهی ناشر: جهان آرا
55. **گلی زواره، غ.** **(1388).** [سلوکی ملکوتی](http://www.adinebook.com/gp/product/9642933006/ref%3Dsr_1_1000_1/787-3442575-2250883)، ناشر: الذاکرین
56. **لطف‌الله، د.** **(1387).** [سکوت و سخن: شاهکارهای موضوعی شعر فارسی](http://www.adinebook.com/gp/product/9640800775/ref%3Dsr_1_1000_1/838-4904985-8051612) ناشر: مدرسه
57. **مجلسی، م.** **(1386).** بحارالانوار، ناشر: اسلامیه
58. **مختاري، ر.** **(1388).** سيماي فرزانگان، بوستان قم
59. **مشيري، م.** **(1382).** سرو قامت دوست، آگاهان، تهران
60. **موحد، ض.** **(1374).** سعدي، نشر: مرواريد، تهران
61. **موسوی اصفهانی،** **ج.** **(1388).** فروغ حكمت در نهج‌البلاغه، ناشر: حوزه علمیه قم
62. **مولوی، ج.** **(1383).** مثنوی معنوی، تهران، پژوهش، هفتم
63. **مولوی، ج.** **(1379).** ديوان شمس، چاپ چهاردهم، جاويدان، تهران
64. **مولوی، ج.** **(1379).** گزيدة فيه ما فيه ، چاپ هفتم،: علمی و فرهنگی، تهران
65. **مولوی، ج.** **(1362).** مثنوی معنوی، به اهتمام رينولد نيکلسون، چاپ نهم، امير کبير تهران
66. **هاشمي، ح.** **(1387).** زندگي‌نامه‌ي سعدي، نشر: آينده، تهران

[آسان داک](http://www.Asandoc.com): www.Asandoc.com